

آیا گوته هنوز الگوی مناسبی برای گفت و گوی میان شرق و غرب است؟

دکتر استفان وایدنر*

تقریباً تا اواخر ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، گوته به عنوان پیشرو و حامی گفت و گوی فرهنگی میان کشورهای جهان شناخته شده بود و بعد از این حادثه، همایش های فرهنگی بی شماری در آلمان برپا شد و کتاب های مختلفی با عنوان دیوان شرقی - غربی که در همه آنها به نوعی از گوته یاد شده بود، منتشر گردید.

گوته شهرت خود را مدیون این اثر مشهور است. عقیده عمومی بر این است که گوته به واقع اسلام و فرهنگ اسلامی را درک کرده بود، با این فرهنگ آشنا بود، آن را ستایش می کرد، زبان های رایج در مشرق زمین را می دانست و نه تنها شعرای شرق را معرفی کرد، بلکه خود نیز بسیار تحت تأثیر آنها قرار گرفته و شاید هم به اسلام گرویده بود.

- به علت استفاده گوته از استعاره در گفت و گوهای فرهنگی، نمی توان به طور کامل چگونگی ارتباط وی با شرق را دریافت و این که آیا گوته هنوز می تواند

الگوی مناسبی برای گفت و گوی فرهنگی باشد تاکنون مطرح نشده است. معرفی گوته به عنوان الگویی برای تبادلات فرهنگی موجب خرسندی ماست؛ اما روش منطقی آن است که به دنبال حقیقت رفته و کورکورانه از این الگو پیروی نکنیم. هدف این نوشتار هم تلاش در جهت شناخت این حقیقت است؛ زیرا چنانچه این مهم انجام نگیرد، در واقع ما دانش خود را بر پایه‌های غیرحقیقی بنیان گذارده و به تصورات و برداشت‌های مذهبی خود متوسل شده‌ایم که امری اشتباه است.

با توجه به غیرشرقی بودن گوته و با در نظر گرفتن دوره‌ای که در آن می‌زیسته باید اذعان کرد وی به طور شگفت‌آوری حجم گسترده‌ای از دانش‌های اسلامی و مشرق زمین را کسب نموده و در عین حال که دیدی نقادانه داشته، به آنها احترام می‌گذاشته است. این موضوع خود بیانگر روشن‌نگری وی در مواجهه با فرهنگ‌های خارجی است، نوعی از روشن‌نگری که در بسیاری از دانشمندان هم عصر وی یافت نمی‌شود. بیان این نکته که آگاهی وی از اسلام، در مشرق زمین، به نوعی بود که برای هر انسان عادی نمی‌تواند میسر گردد ناعادلانه نیست؛ زیرا وی در اوایل قرن نوزدهم می‌زیسته و نمی‌توانسته به زبان مردم مشرق تکلم کند. توجه وی نسبت به اشعار حافظ در خورشائیش است و در تاریخ ادبیات آلمان به عنوان یکی از اسناد بسیار معتبر که بیانگر تأثیر ادبیات شرق در آن است محسوب می‌گردد که البته اولین و آخرین آن هم نخواهد بود. به هر حال باید بر این حقیقت اعتراف کرد که دیوان شرقی - غربی تنها نمونه‌ای است از انجام تبادلات فکری - فرهنگی که یکی از بزرگ‌ترین و شناخته شده‌ترین شاعران آلمانی بدین امر مبادرت ورزیده و موضوعات شرق اسلامی را به فراوانی در آثار خود منعکس کرده و بدین وسیله توانسته است این ادبیات را به جهان غرب وارد سازد.

از آنجایی که برای گوته، مطالعه ممالک اسلامی شرق بی‌شمر نبود، این ادبیات، مورد پذیرش وی قرار گرفت و امروز نیز، بسیاری تحت تأثیر او، این بینش را پذیرفته‌اند.

صرف نظر از آثار گوته، ما نمی‌توانیم محدودیت‌هایی را که در درک مشرق زمین و اسلام وجود دارد انکار کنیم، گرچه بسیاری خلاف این عقیده را دارند، ولی باید گفت: گوته زبان شرق را نیاموخت، بلکه فقط به شخصیت‌ها واقف بود. او قادر نبود متون شرقی را که به آنها مراجعه می‌کرد به زبان اصلی بخواند و طبیعتاً گرایش او به اسلام

تنها یک شایعه است.

در واقع باید گفت: گوته نه تنها در درون خود فاصله زیادی با مذاهب پیرو تک خدایی احساس می‌کرد؛ حتی فرائض مذهبی مسیحی را نیز انجام نمی‌داد. فراوانی پیدایش ادبیات شرق در آثار او هم تنها منحصر به تأثیراتی است که از حافظ پذیرفته است. بنابراین شاید کمی مبالغه باشد اگر بگویم وی به طور کلی تحت تأثیر ادبیات شرق و اسلام قرار داشته است، بلکه وی فقط گفت و گویی شاعرانه با حافظ دارد. اگر نگاهی به تأثیرات گوته از ادبیات یونانی - لاتین بیاندازیم، متوجه خواهیم شد تأثیرات حافظ در دیوان گوته در مرحله پایین تری قرار دارد که با انجام مقایسه‌ای میان دو اثر «مرثیه‌های رومی» و دیوان «شرقی - غربی» می‌توان به این اختلافات فاحش پی برد.

سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که چه عاملی گوته را به سوی حافظ جلب کرده است؟ هنریک بیروس می‌گوید: گوته در ترجمه عاشقانه اشعار حافظ به نام نوای عاشقانه که توسط هامر انجام گرفته بود، دوران جوانی خود را می‌یافت و ترجمه این نوای عاشقانه بیشتر از آنچه که در اصل کتاب بود، به احساسات گوته دامن می‌زد، اما می‌توان گفت علت دیگری که باعث شد گوته به مطالعه شرق روی آورد، فرار از فضای سیاسی حاکم بر دوران ناپلئون بود، تا بدین طریق بتواند هوای پاک جهان خیالی خود را استنشاق کند.

از نظر گوته، شرق همیشه دنیایی پر از خیال و افسانه پریان است که وی می‌توانست بدان حوزه پا گذارد و خود را از قیود جهان واقعی رها سازد.

او به دو علت خود را با واقعیات جهان شرق روبه‌رو نمی‌کند: ۱- نداشتن فرصت کافی ۲- علاقه نداشتن به این کار، زیرا کار وی، مطالعه دوره‌ای از مشرق زمین بود که مدت‌های مدیدی از عمر آن گذشته بود و گفت و گوی او با حافظ، گفت و گو با مردی است که ۷۰۰ سال قبل از وی می‌زیسته و چون در گذشته است، طبیعتاً جوابی از وی نمی‌شنود.

گوته از زندگی شاعران شرقی هم عصر خود آگاهی چندانی نداشت و در نتیجه، گفت و گو تنها به صورت یک سوپه است. شکلی از گفتن که باید اذعان داشت چندان عادلانه نیست؛ زیرا امکان پاسخ دهی و یا انتقادی از سوی مقابل میسر نخواهد بود. موضوع دیگری که باید مدنظر داشت این است که مطالعه آزادانه و بدون دغدغه

شرق و اسلام تنها زمانی میسر گردید که خطر ترکیه عثمانی از بین رفت و وجود اسلام دیگر به عنوان تهدیدی به حساب نمی آمد. گوته و هم عصران وی در چنین دوره ای به مطالعه اسلامی پرداختند، بنابراین موضع آنها به عنوان روشنفکران غرب، در موقعیتی برتر و موضع اندیشمندان شرق در حالتی نفوذپذیرتر قرار داشت. در این دوره، غرب خود را قوی و مسلط می دانست و شرق را ضعیف و قابل نفوذ تلقی می کرد.

محدودیت های گوته از درک شرق، باعث شده نتوانیم به طور روشن مشخص کنیم آیا وی می تواند الگویی برای ایجاد نمونه ای از تفاهم اندیشه که امروز مورد نیاز شرق و غرب است، باشد؟ کاملاً برخلاف آنچه که گوته متصور است، امروزه موضوعات دیگری به ویژه در تبادلات اندیشه، دارای اهمیت است که در ادامه به آنها اشاره می شود:

ابتدا شرق و اسلام باید هم زمان و در عصر حاضر ارزیابی شوند، همان طور که روش های مرسوم مطالعاتی ایجاب می کند، باید به این موضوع مهم توجه شود تا حافظ، ما را از دنیای جدید ایران و نویسندگان آن دور نسازد. گفت و گوی فرهنگی تنها با مراجعه به آثار نویسندگان قدیم نمی تواند شکل یابد. ضمن آن که اختلافات فاحش در میان سرزمین های شرق اسلامی باید مدنظر قرار گیرد.

هنگامی که سخن از حافظ و ایران است، جهان عرب و پاکستان مورد نظر نیست و هنگام گفت و گو، علی رغم اختلافات عظیم اقتصادی و سیاسی، هر دو طرف باید دارای شرایط مساوی باشند، هر دو باید آماده باشند تا بتوانند در بحث ها شرکت کنند و حالت فعلی و انفعالی داشته باشند و ضمن آن که به جستجوی پیامی آمده اند، خود حامل پیام باشند، یعنی هم شاگرد و هم آموزگار باشند. سرانجام این که لازم است تا هیچ یک از دو طرف ارزش ها و خواسته های خود را بر دیگری تحمیل نسازد و برعکس سعی شود هر طرف، خود را در موقعیت اجتماعی طرف مقابل فرض نماید، هر چند که این امر ممکن است ناخوشایند به نظر آید.

نه شرق و نه غرب نمی توانند به طور عملی فراهم آورنده گریزی از جهان واقعیت به دنیایی خیالی باشند، برعکس، به هنگام مقابله با دیگران، باید قبل از هر چیز خود را آماده روبرو شدن با واقعیات سازند و تصورات خود را به فراموشی سپارند. به همین طریق از خودشان هم نباید تصویری ایده آل ارائه کنند، بلکه آنچه را که هست بگویند

و واقعیت را نشان دهند. این امر تنها شامل موضوعات اجتماعی نیست، بلکه در بر گیرنده موضوعات فرهنگی و ادبی نیز هست و هنگامی که ما، اثری را از فرهنگی بیگانه مطالعه می‌کنیم، همان قدر باید عدم تشابهات ادراکی و هنری مورد بحث قرار گیرد که موضوعات مورد تشابه به بحث گذارده می‌شود. مطرح شدن اختلافات - و نه سکوت در مقابل آنها - می‌تواند علی‌رغم تفاوت‌ها، بنیانگذار پیوندی مشترک و دائم گردد. برداشت تصویری ایده‌آل از گوته و درک وی از مشرق زمین، تنها می‌تواند چشمان ما را به روی این حقایق ببندد، حقایقی که در حال حاضر نیاز به توجه مبرم دارد. گوته می‌تواند به عنوان یک الگو در امر گفتمان تلقی شود، اما نه به عنوان الگویی



واقعی برای گفتمان امروزی.

به هر حال بحث عادلانه در مورد نظریه‌های گوته درباره مشرق زمین، بسیار با ارزش است، ضمن این که باید محدودیت‌های زمانی وی و نیازهای متفاوت امروز مدنظر گرفته شود.

پانوشت:

* از یونان